

بررسی تشبیهات حوزه‌ای عشق در *عبر‌العاشقین* روزبهان بقلی

حسین آفاحسینی

استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان

سیدعلی اصغر میرباقری فرد

استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان

مریم نافلی^۱

دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات عرفانی دانشگاه اصفهان

(از ۵۷ تا ۷۶)

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۳/۱۲/۴، تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۵/۶/۳۱

چکیده

عبر‌العاشقین سرشار از صورخیال است. ذهن پویای روزبهان موجب شده است گاه سلسله‌ای از تشبیهات به‌هم‌پیوسته در این اثر مشاهده شود که در این مقاله با الهام از نظریه «استعاره مفهومی» در قالب طرحی با عنوان «تشبیه حوزه‌ای» بررسی می‌شوند. در تشبیه حوزه‌ای، عناصر و لوازم یک مجموعه در تطابق با عناصر و لوازم مجموعه‌ای دیگر قرار می‌گیرد؛ یعنی یک تشبیه به‌عنوان تشبیه اصلی در رأس است و تشبیهات دیگر که همان اجزاء، لوازم یا ویژگی‌های هر دو مجموعه است، با عنوان تشبیهات فرعی مورد تطابق و تشابه قرار می‌گیرد. پس از استخراج و تحلیل جملات تشبیهی که درباره عشق در *عبر‌العاشقین* آمده است، چنین دریافت می‌شود که در کل اثر بسیاری از تشبیهات با یکدیگر در ارتباطند؛ به همین سبب، ساختار تشبیه حوزه‌ای بستری مناسب برای تحلیل و بررسی تشبیهات این اثر عرفانی است. طی این پژوهش ۴۴ تشبیه حوزه‌ای درباره عشق از *عبر‌العاشقین* استخراج و تحلیل شد. همچنین عوامل شکل‌گیری تشبیهات حوزه‌ای در چهار گروه بدین شرح تقسیم‌بندی شدند: ۱- تناسب و ملازمات، ۲- اجزا و اعضای مشبیه‌به، ۳- نتایج حاصل از مشبیه‌به و ۴- ویژگی و صفات مشبیه‌به.

واژه‌های کلیدی: *عبر‌العاشقین*، عشق، تشبیه، استعاره، استعاره مفهومی، تشبیه حوزه‌ای.

۱. مقدمه

ابومحمد روزبهان بن ابونصر بقلی فسوی شیرازی، از عارفان بنام قرن پنجم و ششم است. وی آثار متعددی در موضوعات مختلف به رشته تحریر درآورده است (بقلی، ۱۳۹۳: ۲۱-۳۵) که *عبهرالعاشقین* از جمله آثار معروف اوست. صبغه ادبیاتی اثر، زمینه‌ای مناسب برای آفرینش صورخیال فراهم کرده است و تشبیه به‌عنوان بحثی مهم در بلاغت و رکن اصلی صورخیال، جایگاهی ویژه در *عبهرالعاشقین* دارد؛ به‌گونه‌ای که با بررسی محور عمودی متن می‌توان دریافت که بسیاری از تشبیهات با یکدیگر در ارتباط‌اند.

بررسی و تحلیل تشبیهات از منظری جدید، در قالب ارائه طرحی که بتواند پیوستگی صورخیال اندیشه روزبهان را در *عبهرالعاشقین* به مخاطب معرفی کند، از اهداف این مقاله است. با شناخت و معرفی نظریه‌های زبان‌شناسی، از جمله نظریه «استعاره مفهومی» (Conceptual metaphor)، می‌توان تقسیم‌بندی دیگری با عنوان «تشبیه حوزه‌ای» (domain simile) برای بررسی تشبیه در *عبهرالعاشقین* معرفی کرد که در آن، علاوه بر محور افقی کلام، به محور عمودی نیز توجه می‌شود.

در دو مقاله «بررسی سبک نثر شاعرانه در *عبهرالعاشقین*» (بزرگ بیگدلی و دیگران، ۱۳۸۵) و «بررسی رابطه تجربه عرفانی و زبان تصویری در *عبهرالعاشقین*» (فتوحی و علی‌نژاد، ۱۳۸۸)، بحث‌هایی درباره صورخیال این اثر مطرح شده است که بنیان تحقیق در هر دو پژوهش، تقسیم‌بندی‌های رایج در کتاب‌های بلاغت است.

در بررسی تقسیمات تشبیه در کتاب‌های بیان، این‌گونه دریافت می‌شود که بررسی تشبیه فقط در محور افقی کلام صورت می‌گیرد، اما با تأمل در *عبهرالعاشقین* درمی‌یابیم که پیوند تشبیهات گاه از یک جمله فراتر می‌رود. ذهن روزبهان در ساخت تشبیه بسیار خلاق و پویاست. وی با کاربرد واژه‌ای خاص، عناصر و ویژگی‌های دیگری را که با این واژه مرتبط است، به عرصه تشبیه وارد می‌کند و به همین سبب، گاه یک تشبیه همانند دروازه‌ای است که جمعی از تشبیهات دیگر از مدخل آن به متن راه می‌یابد؛ بنابراین، می‌توان گفت تشبیه در *عبهرالعاشقین* از حد واژه و چه‌بسا محور افقی کلام فراتر می‌رود و خواننده به جای یک واژه، با یک حوزه یا مجموعه روبه‌روست.

تشبیه یک حوزه به حوزه دیگر، از جمله مباحثی است که می‌توان آن را در نظریه‌های زبان‌شناسی شناختی، با عنوان استعاره مفهومی جست‌وجو کرد. این نظریه بر آن است که استعاره صرفاً زبانی نیست، بلکه در سطح مفهومی - شناختی قرار می‌گیرد و

بر مبنای آن می‌توان یک قلمرو مفهومی را براساس یک قلمرو مفهومی دیگر شناخت. در این حالت، اساس رابطه بین دو مجموعه به صورت تناظر شکل می‌گیرد که از آن با عنوان «نگاشت» (mapping) یاد می‌شود (لیکاف و جانسون، ۲۰۰۳: ۲۴۴). با اینکه نظریه استعاره مفهومی را منتقدان بارها نقد کرده‌اند، می‌توان از این نظریه برای تکمیل تقسیمات تشبیه در بلاغت فارسی یاری جست. براین اساس، در این پژوهش با الهام از روش تحلیل نظریه استعاره مفهومی، از تشبیهی با عنوان تشبیه حوزه‌ای یاد می‌شود. پژوهشگران بارها از بی‌توجهی به محور عمودی خیال سخن گفته‌اند و معتقدند که شاعران نیز به این محور توجه زیادی نشان نداده‌اند (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۶: ۱۷۰). بررسی تشبیهات براساس ساختار تشبیهات حوزه‌ای می‌تواند در تحلیل محور عمودی خیال در آثار شاعران و نویسندگان نقشی مؤثر داشته باشد. در این مقاله کوشش می‌شود تشبیهات عشق، به‌عنوان رکن اصلی محتوای عبهرالعاشقین، براساس طرح تشبیه حوزه‌ای بررسی شود. این تشبیهات گاه به صورت پراکنده در قسمت‌های مختلف متن و گاه به صورت متوالی در یک یا چند جمله پی‌درپی مشاهده و به آنها پرداخته شد.

۲. استعاره مفهومی

امروزه بحث استعاره علاوه بر بلاغت، در حوزه‌های مختلف علمی و معرفتی همانند زبان‌شناسی، فلسفه زبان و روان‌شناسی مطرح می‌شود. زبان‌شناسی شناختی یکی از حوزه‌هایی است که دربردارنده نظریه شناختی استعاره است. جرج لیکاف (G.Lakoff) با نقد نظریه کلاسیک استعاره، در مقاله «نظریه معاصر استعاره»^۱ و کتاب *استعاره‌هایی که با آن زندگی می‌کنیم*^۲ نظریه جدیدی با عنوان استعاره مفهومی مطرح می‌کند. لیکاف در مقاله «نظریه معاصر استعاره» بحث خود را با استعاره‌هایی بلاغی و ادبی آغاز و سپس با تعریف بلاغی استعاره، استعاره ارسطویی یا استعاره کلاسیک را نقد می‌کند (۱۹۹۲: ۲۰۲). وی بر آن است که استعاره، خاص زبان ادبی نیست و مطالعه استعاره‌های ادبی در حقیقت بسط استعاره‌های روزمره است (همان: ۲۰۳). از نظر لیکاف و جانسون استعاره بیانی زبانی نیست و بدین سبب در نظریه آنان، پدیده استعاره مفهومی از عبارات‌های استعاری تفکیک می‌شود. عبارات‌های زبانی استعاری، واژه‌ها و عبارات زبانی بالفعل هستند که در حین بیان کلام استعاری محقق می‌شوند و استعاره مفهومی فراتر از این کلمات، در سطح اندیشه مطرح می‌شود؛ این تحلیل شناختی از استعاره، استعاره

مفهومی نام گرفته است (راسخمهند، ۱۳۹۲: ۵۰). براساس این نظریه، استعاره ارتباط بین دو قلمرو مفهومی است که در آن یک قلمرو مفهومی براساس قلمرو مفهومی دیگر شناخته می‌شود (قائم‌نیا، ۱۳۹۰: ۶۸). سه جزء اصلی استعاره مفهومی عبارت است از: ۱- حوزه مبدأ (sourcedomain): حوزه‌ای مفهومی که از طریق آن حوزه‌ای دیگر را می‌شناسیم؛ ۲- حوزه مقصد (targetdomain): حوزه‌ای که به وسیله حوزه مبدأ شناخته می‌شود (لیکاف و جانسون، ۲۰۰۳: ۲۴۵-۲۵۲)؛ ۳- نگاشت: رابطه بین دو حوزه که به صورت تناظر است (لیکاف، ۱۳۹۰: ۱۴۴).

۳. تشبیه حوزه‌ای

در بلاغت انگلیسی تشبیه و استعاره بسیار به هم آمیخته است؛ به گونه‌ای که گاه برخی از تشبیهات فارسی، استعاره به‌شمار می‌آید؛ مثلاً آنچه در بلاغت فارسی تشبیه بلیغ است، در بلاغت انگلیسی استعاره معرفی می‌شود. گویی تعیین مرز استعاره و تشبیه از نکات اختلافی در بلاغت فارسی و انگلیسی است. اهل بلاغت فارسی و انگلیسی، هر دو، به این اصل معترف‌اند که در تشبیه، ادعای شباهت و در استعاره، ادعای همسانی و یکسانی است (آقاحسینی و آقازینالی، ۱۳۸۶: ۵۷ - ۵۹)، اما گویا همسانی در نظر بلاغیون اسلامی و انگلیسی شدت و ضعف دارد و همسانی در آنچه کتاب‌های بلاغی فارسی استعاره می‌نامند، با همسانی در آنچه تشبیه بلیغ نامیده می‌شود، یکسان نیست. می‌توان گفت در هر دو بلاغت، نام‌ها متفاوت است، اما اهداف کاربرد استعاره و تشبیه در هر دو زبان به یکدیگر نزدیک است و اختلاف نه در مسماء، بلکه در اسم‌هاست؛ به همین سبب، بحث‌هایی که در غرب درباره استعاره صورت گرفته است، با کمی گسترش معنایی می‌تواند علاوه بر استعاره، در حوزه‌های دیگر علم بیان فارسی، همانند تشبیه بررسی شود که البته در این پژوهش نیز این موضوع مدنظر نویسندگان قرار گرفت.

با تأمل در تقسیم‌بندی‌های ذکر شده برای تشبیه در بلاغت فارسی، درمی‌یابیم که عبارت یا جمله در بردارنده تشبیه، ابتدا از متن خارج و سپس به بحث گذاشته می‌شود؛ به بیان دیگر، در این تقسیمات نقش چندان مهمی برای بند و متن در نظر گرفته نشده است. شاید بتوان گفت بی‌توجهی شاعران به محور عمودی شعر، یکی از عوامل اصلی بررسی نکردن محور عمودی خیال در کتاب‌های بلاغی است. بی‌توجهی جدی به محور عمودی خیال در نثر نیز مشاهده می‌شود. «بیت» در شعر و «جمله» در نثر از ارکان

بررسی محور افقی خیال‌اند، اما گاه در شعر و نثر تشبیهاتی مشاهده می‌شود که طی متن با یکدیگر پیوندی مستقیم دارند و چه بسا فهم یک تشبیه به درک تشبیهات دیگر وابسته است؛ به گونه‌ای که بین تشبیهات، رابطه‌ای زنجیروار مشاهده می‌شود و هر تشبیه، همچون حلقه زنجیری به تشبیهی دیگر متصل است. این نوع تشبیه، همانندی بین دو واژه نیست، بلکه تشابه بین دو مجموعه یا دو حوزه است و هر بار عضوی یا ویژگی‌ای از یک حوزه با حوزه دیگر مقایسه و تشبیه می‌شود. در کتاب‌های بلاغت شاید به سبب بی‌توجهی به محور عمودی خیال، این نوع تشبیه بررسی نشده است.

در اندیشه روزبهان بقلی گاه یک تشبیه به صورت‌های گوناگون در قسمت‌های مختلف متن مشاهده می‌شود؛ بدین سبب، در جای‌جای کتاب تشبیهاتی مرتبط با یکدیگر شکل گرفته است. در بررسی تشبیهات عبهرالعاشقین از دو روش می‌توان استفاده کرد: الف- هر عبارت تشبیهی را ابتدا از متن خارج و براساس شکل و نحوه قرارگرفتن مشبه و مشبه‌به تحلیل و بررسی کرد؛ ب- عبارات تشبیهی را با نگرستن به کل متن و در نظر گرفتن محور عمودی بررسی کرد؛ برای نمونه در جملات ۱- «عشق لبلا به زمین قدم است» (بقلی، ۱۳۳۷: ۱۳۹)، ۲- «طرف شوخش در زمین جان تخم عشق کارد.» (همان: ۱۱۷)، ۳- «عشق تخم فعل قدیمست در زمین دل به آب صفای صفت بر لذت اسرار آورده.» (همان: ۶۳)، ۴- «محبت زمین شوق است و در آن زمین اشجار عشق است، از بحار قدم آب خورد و از سواقی ابد به جوی جان از آن انهار آب برد.» (همان: ۱۳۴)، ۵- «[عشق] همیشه بر دهد و در حرکات انفاس عشاق ثمرهای الفت و محبت و حکمت دهد تا بدان بیاسایند.» (همان: ۶۳ و ۶۴) و ۶- «[عشق] بیخ مهر در گل آدم دارد و سر سوی آسمان قدم دارد.» (همان: ۶۳)، عشق به گیاه و نبات تشبیه شده است که اگر هر جمله جداگانه بررسی شود، با عرصه خیال محدودی از تفکر نویسنده روبه‌رو خواهیم بود، اما اگر با نگرشی کلی به همه جملات بنگریم، درمی‌یابیم که ارتباطی پنهانی و ناگسستگی بین عرصه خیال در جملات وجود دارد. در جمله شماره ۱ عشق به پیچک و در جمله‌های ۲ و ۳ به تخم گیاه تشبیه شده است، در شماره ۴ عشق همچون درخت و در جمله پنجم همانند گیاهی است که پیوسته میوه می‌دهد. در تمامی این جملات عشق به نبات تشبیه و به همراه آن عناصر دیگری در عرصه خیال نویسنده وارد می‌شود: «دل، جان و قدم» همانند زمینی‌اند که عشق در آنها می‌روید؛ «قدم، ابد و صفت» همانند آب‌اند که نبات عشق را می‌پروراند؛ «الفت، محبت و حکمت» همانند

میوه‌های اشجار عشق‌اند که ریشه در گل آدمی دارند و «غمزه و نگاه محبوب» نیز باغبان درخت عشق‌اند. آنچه بیان شد، تصویرسازی‌هایی است که از این جملات برداشت می‌شود. براین اساس، نمی‌توان پیوند تشبیهات را در محور عمودی *عبر/العاشقین* انکار کرد؛ بنابراین، در بررسی تشبیهات این کتاب می‌توان با الهام از نظریه استعاره مفهومی، ساختاری جدید برای بررسی تشبیه در محور عمودی خیال در نظر گرفت. در این ساختار یک تشبیه به‌عنوان تشبیه اصلی در رأس قرار می‌گیرد که مشبه و مشبه‌به آن، یک واژه یا کلمه مفرد نیست، بلکه هر یک حوزه‌هایی با اجزا، عناصر و ویژگی‌هایی منحصر به فردند که پس از تشبیه بین مشبه و مشبه‌به‌های اصلی، بین اجزا، عناصر و ویژگی‌های هر یک از دو حوزه، تطابق و شباهت‌هایی صورت می‌گیرد و بدین‌گونه تشبیهات فرعی دیگری آشکار می‌شود. از مجموعه این تشبیهات (تشبیه اصلی همراه با تشبیهات فرعی) می‌توان با عنوان «تشبیه حوزه‌ای» یاد کرد؛ به این معنا که تشبیه اصلی و تشبیهات فرعی همگی اعضای یک حوزه یا یک مجموعه‌اند و با کاربرد تشبیه اصلی، عرصه برای ابداع تشبیهات فرعی دیگری باز خواهد شد که در همان حوزه می‌گنجند. در این ساختار تشبیهات فرعی حاصل تطابق ویژگی‌ها، لوازم یا اعضای مشبه‌به و مشبه، در دو حوزه اصلی است.

در این پژوهش نکاتی مدنظر نویسندگان قرار گرفت که موجب شد در بررسی تشبیهات *عبر/العاشقین*، به جای استعاره مفهومی از تشبیه حوزه‌ای استفاده شود. این نکات به‌صورت خلاصه عبارت‌اند از:

۱- لیکاف درباره ماهیت استعاره آورده است: «استعاره سازوکاری اصلی است که از طریق آن مفهوم‌های انتزاعی را درک می‌کنیم و به استدلال انتزاعی دست می‌زنیم... استعاره به ما امکان می‌دهد موضوعی نسبتاً انتزاعی یا ذاتاً فاقد ساختار را برحسب موضوعی عینی‌تر یا دست‌کم ساخت‌مندتر درک کنیم» (۱۳۹۰: ۲۱۵ و ۲۱۶). براین اساس، بحث شناخت، یکی از بارزترین اهداف استعاره مفهومی است.

تجربه عرفانی یکی از برجسته‌ترین تجربه‌های بشری است که به زبان آوردن و چه‌بسا درک این تجربه به‌سبب ژرفا و پیچیدگی مشهوداتش بسیار مشکل است؛ به‌گونه‌ای که برخی معتقدند چپستی مفاهیم تجارب عرفانی فقط در صورتی بر فرد معلوم می‌شود که آنها را تجربه کند (میرباقری‌فرد و آنگونه جوقانی، ۱۳۸۹: ۲۸)؛ مثلاً هنگامی که مفهوم عشق را مطرح می‌کنیم، بیشتر افراد از این واژه مفهوم انتزاعی عشق مجازی

را درمی‌یابند و شناختی نسبتاً کلی از این مفهوم دارند، اما مفهوم عشق در زبان عرفانی با عشقی که همگان می‌شناسند، تفاوت دارد؛ عشق در عرفان نه عشقی مجازی، بلکه عشق به معبودی الهی است که درک آن فراتر از عقل است. بسیاری این عشق را از طریق تجارب عرفانی درک کرده و با امثال و شواهد برای دیگران توضیح داده‌اند، اما همه افراد نمی‌توانند از این مفهوم انتزاعی درکی واحد داشته باشند. گاه برخی امور انتزاعی به سبب اینکه بسیاری از افراد آن را تجربه کرده‌اند، ملموس‌تر و آشنا‌تر از برخی دیگر از امور انتزاعی است که دیگران آن را به ندرت تجربه کرده‌اند. براساس جملات «عشق مرغ جان‌گداز است.» (بقلی، ۱۳۳۷: ۱۴۴)، «چون شربت عشق خوردی» (همان: ۱۰۴) و «عشق [همیشه بر دهد.» (همان: ۶۳ و ۶۴)، می‌توان گفت طبق نظریه لیکاف و جانسون «عشق پرنده است»، «عشق شراب است» و «عشق گیاه است»، استعاره‌هایی مفهومی برای عشق هستند. با بررسی این استعاره‌ها به روشنی می‌توان دریافت مفهوم حوزه عشق به معبود حقیقی، با این استعاره‌ها به صورت کامل و جامع شناخته نمی‌شود، بلکه این موارد، تشبیهاتی است که ممکن است فقط اندکی بحث عشق را برای خواننده ملموس کند. درباره دیگر موضوعات عرفانی همانند مشاهده، مکاشفه، تلوین، وحدت و... نیز همین موضوع مصداق می‌یابد. از سویی دیگر، در زبان عرفان گاه حوزه مبدأ، خود تشبیهی خیالی است و این تشبیه خیالی در شناخت حوزه مقصد چندان کمک نمی‌کند؛ همانند عبارت «سهم نور مشاهده» (همان: ۷۴) که در آن مشاهده همانند «تیر نور» تصور شده است. براساس استعاره مفهومی، تیر نور حوزه مبدأ برای مشاهده است، اما خود، تشبیهی خیالی است. وجود چنین تشبیهاتی در زبان عرفان یکی از عواملی است که باعث شد از کاربرد اصطلاح استعاره مفهومی در مقاله حاضر پرهیز شود.

۲- در عبهرالعاشقین تصویرسازی‌های متعددی در قالب انواع صورخیال مشاهده می‌شود که زیربنای بسیاری از آنها تشبیه است. از سویی دیگر، این تشبیهات در ساختارهای متفاوت در کنار هم به کاررفته‌اند؛ مثلاً گاه به صورت استعاره، تشبیه مجمل، تشبیه مؤکد، تشبیه کامل و... زنجیروار به یکدیگر پیوسته‌اند. برای بررسی این تشبیهات در بلاغت زبان فارسی، قالب و طرحی یافت نشد که بتواند جامع همه آنها در محور عمودی متن باشد. از طرف دیگر، استعاره مفهومی نیز نظریه‌ای زبان‌شناسی است، نه بلاغی و هدف اصلی در این نظریه، مبحث شناخت است. همچنین آنچه در این نظریه بررسی می‌شود، استعاره در معنای غربی است و باید به این موضوع توجه داشت که

تقسیمات تشبیه و استعاره در بلاغت فارسی یا اسلامی جزئی‌نگرتر از بلاغت انگلیسی است و به همین سبب، تفاوت‌های بارزی بین دو بلاغت مشاهده می‌شود.

پس از بررسی استعاره مفهومی چنین به نظر رسید که می‌توان این نظریه را به بلاغت فارسی پیوند زد و از آن برای تحلیل و بررسی همه انواع تشبیهات بهره برد؛ بنابراین، سعی شد در بلاغت فارسی، با الهام از نحوه تحلیل استعاره مفهومی، طرحی برای بررسی تشبیهات به هم‌پیوسته در محور عمودی متن در نظر گرفته شود که از آن با عنوان تشبیه حوزه‌ای نام برده شد؛ مثلاً در جملات زیر، تشبیه اصلی «عاشق همانند مرغ است.»،

تشبیهی حسی و مجمل است که در قالب ساختار تشبیه حوزه‌ای تحلیل می‌شود:

«معلوم رأی جانان باشد که حال این خسته دل مرغی را ماند که در چمن باغ سعادت

بر اغصان ورد دولت ترنمی می‌کرد و از راه عاقبت در هوای انس و حریت پر و بالی

بنت تسبیح و تهلیل می‌زد و بر جویبار انس عبادات لالی ذکر می‌سفت و هر ساعتی

در هوای انس با مرغان مقدس در فضای روزگار راه معرفت می‌رفت. گه از روی اشتیاق

دانه‌های اندوه می‌چید» (همان: ۵۹ و ۶۰).

مشبه‌ها و مشبه‌به‌های این تشبیه حوزه‌ای عبارت است از: دولت: ورد؛ سعادت: باغ؛ انس: جویبار؛ اندوه: برچیدن؛ دانه: برچیدن؛ همراهی با فرشتگان: همراهی با هم‌نوع؛ سیر در انس و روزگار: پرواز در هوا.

از سویی دیگر، وقتی به سبب اختلاف بلاغت فارسی و انگلیسی، تشبیه بلیغ در ذیل استعاره بررسی می‌شود و پژوهشگران ایرانی نیز این تشبیهات را استعاره می‌دانند، بهتر به نظر می‌رسد که با گسترش نظریه و بومی‌سازی آن، طرحی ارائه شود که هم از نکات و ویژگی‌های ساختاری-تحلیلی نظریه استعاره مفهومی برخوردار باشد و هم به قوت بلاغت فارسی انجامد.

۳- لیکاف با نقد بلاغت سنتی بیان می‌کند که استعاره در کتاب‌های بلاغی تنها به حوزه زبان مربوط می‌شود و فقط آرایه‌ای ادبی است (۱۳۹۰: ۱۳۶)، اما در کتاب‌های بلاغت فارسی علاوه بر زیبایی‌آفرینی برای استعاره، اهداف دیگری نیز بیان شده است؛ به بیان دیگر، در بلاغت فارسی هدف استعاره همانند هدف تشبیه، به حوزه معنا نیز مرتبط است؛ مثلاً عبدالقاهر جرجانی در *اسرار البلاغه*، علاوه بر آنکه تشبیه، تمثیل و استعاره را اصولی بزرگ می‌داند که مهم‌ترین محاسن کلام را دربردارند، این صنایع را همانند قطب‌هایی می‌داند که معانی، پیرامون آنها دور می‌زند (۱۳۸۹: ۲۰). در نظر وی، استعاره

نقشی برجسته در گسترش معنا دارد. او استعاره را همچون گوهری می‌داند که در آن، شیوه بیان با چهره‌ای تازه و عظمتی بی‌مانند جلوه‌گر می‌شود و در پناه آن واژه‌های کوتاه، معانی فراوان القا می‌کند (همان: ۳۰ و ۳۱). جرجانی همچنین در معرفی ویژگی‌های برجسته استعاره سودمند آورده است: «[استعاره سودمند] در کلمه‌های کوتاه معانی فراوان القا می‌کند و هرگاه در اقسام صنعت‌هایی که سخن را به اوج کمال بلاغت می‌رساند و برتری و کمال می‌بخشد تأمل و بررسی کنی، خواهی دید که انواع سخن به استعاره نیازمندند» (همان: ۳۱). او علاوه بر آنکه کارکرد استعاره را تزئین صرف نمی‌داند، حتی انواع سخن را نیازمند استعاره دانسته است. این سخن وی در تعارض با نظر زبان‌شناسان شناختی است؛ آنها بر این باورند که استعاره در دیدگاه سنتی فقط خاص زبان ادبی و شعر است. همچنین ابوهلال عسکری در *الصناعتین* پنج کاربرد برای استعاره بیان می‌کند: ۱- روشن ساختن معنی، ۲- تأکید، ۳- مبالغه، ۴- ایجاز و ۵- آراستن و تزئین سخن (۱۳۲۷: ۲۷۴). براین اساس، می‌توان گفت آراستگی و تزئین، فقط یکی از کاربردهای استعاره در بلاغت فارسی است.

وجود تشبیهات به هم‌پیوسته در زبان عرفان، به‌ویژه در *عبرالعاشقین* که با ازدحام تصاویر همراه است، ممکن است این پرسش را برای خوانندگان مطرح کند که چرا نویسندگان مقاله برای بررسی این نوع تشبیهات از اصطلاح «کلان‌استعاره» (Megametaphor) استفاده نکرده‌اند. کووچش (kovecses) در کتاب *استعاره (metaphor)* در تعریف کلان‌استعاره آورده است: «برخی از استعاره‌ها چه جدید و چه سنتی (قراردادی) ممکن است در کل متن ادبی حضور یابند، بدون اینکه ضرورتاً در متن آشکارا ظاهر شوند و به سطح بیایند» (۲۰۱۰: ۵۷). وی همچنین در ادامه بیان می‌کند: «چیزی که می‌توان گاهی در سطح یک متن ادبی یافت، ریزاستعاره است؛ اما در لایه زیرین این استعاره‌ها یک کلان‌استعاره وجود دارد که این ریزاستعاره‌های سطحی را انسجام می‌بخشد» (همان‌جا). در قسمت واژه‌نامه پایانی کتاب *استعاره* نیز ضمن بیان اینکه استعاره‌های گسترده اصولاً در متن‌های ادبی واقع می‌شود، آورده است: «این کلان‌استعاره‌ها در متن ظاهر نمی‌شود و مبنا و زمینه خرده‌استعاره‌هاست. نقش شناختی کلان‌استعاره‌ها منسجم‌کردن و سازمان‌دادن خرده‌استعاره‌ها به سمت ساختارهای استعاری منسجم و به هم‌پیوسته در متن است.» (همان: ۳۲۵)؛ بنابراین، کلان‌استعاره‌ها ویژگی‌هایی بدین شرح دارند: ۱- بر خلاف ریزاستعاره‌ها، در متن ظاهر نمی‌شوند؛

۲- زیربنای استعاره‌های خردتر هستند؛ ۳- با اثر گذاشتن بر ذهن نویسنده بر استعاره‌سازی وی تأثیر می‌گذارند.

باتوجه به دلایلی که ذکر می‌شود، نمی‌توان تشبیه حوزه‌ای را با کلان‌استعاره‌ها اشتباه گرفت: ۱- تشبیهات و استعاره‌های اصلی که در مقاله حاضر بررسی شده است، در متن مستتر نیست تا از آن خرده‌استعاره برخیزد، بلکه به‌وضوح، نویسنده عشق را در قالب تشبیه بلیغ، استعاره یا انواع دیگر تشبیه به چیزهایی از قبیل شراب، پرنده، سلطان، گوهر و دریا تشبیه کرده است؛ ۲- عشق در *عبر‌العاشقین* موضوع اصلی اثر است، اما نویسنده برای عشق، یک استعاره کلی در نظر نگرفته است که حاکم بر کل متن باشد و در لایه‌های زیرین آن جریان داشته باشد و باعث خلق استعاره‌های خرد دیگر شود و در قسمت‌های مختلف، عشق را به صورت‌های گوناگون تصویرسازی کرده است و همین نکته، عامل ازدحام تصاویر متعدد عشق در اثر مذکور است؛ ۳- آنچه در این مقاله بررسی شد، فقط استعاره در معنای بلاغت غربی نیست و تشبیهات را نیز دربردارد.

۴. تشبیهات حوزه‌ای عشق در *عبر‌العاشقین*

در اندیشه روزبهران گاه یک تشبیه اصلی به صورت‌های گوناگون در قسمت‌های مختلف متن به‌کاررفته است. در این صورت می‌توان تشبیهات فرعی مرتبط با آن تشبیه اصلی را در متن مشاهده کرد؛ به همین سبب، برای تکمیل تشبیهات فرعی یک تشبیه اصلی باید همه متن مطالعه شود. از سویی دیگر، گاه ممکن است نویسنده در یک یا چند جمله متوالی تشبیهات اصلی و فرعی را در کنار هم با فاصله اندکی بگنجانند؛ به همین دلیل، برای سهولت مطالعه و بررسی تشبیهات حوزه‌ای عشق در *عبر‌العاشقین* تقسیم‌بندی دیگری بدین شرح انجام شد: الف- تشبیهات حوزه‌ای پراکنده عشق و ب- تشبیهات حوزه‌ای متوالی عشق. شایان ذکر است این تقسیم‌بندی تنها به سبب کثرت تشبیهات و استعاره‌های عشق در *عبر‌العاشقین* انجام شده است.

۴-۱. تشبیهات حوزه‌ای پراکنده عشق در *عبر‌العاشقین*

حاکم و سلطان، شراب، قدح، پرنده، راه و سفر، خورشید، آتش، گوهر یا در، نبات، جهان، مرکب، رخس، وسیله‌ای کشنده، طوفان و دریا، مشبه‌به‌های پانزده تشبیه حوزه‌ای پراکنده عشق در *عبر‌العاشقین* اند. در زیر ده مشبه‌به تشبیه حوزه‌ای پراکنده عشق

معرفی می‌شوند.

پادشاه: از جمله تشبیهات بارز حوزه عشق در *عبرالعاشقین*، تشبیه عشق به سلطان است. در تشبیه عشق به سلطان با دو حوزه «عشق» و «پادشاه» روبه‌رو هستیم. هر یک از این دو حوزه در بردارنده عناصر و اجزایی خاص است. هنگامی که پادشاه به‌عنوان مشبه‌به برای عشق در نظر گرفته می‌شود، اجزای حوزه سلطنت به عرصه تشبیه وارد و با اجزای حوزه عشق به تطابق و تشابه گذاشته می‌شود. غلام، سرزمین تحت حکومت، دشمن، کشورگشایی، رفع آشوب، اتحاد سرزمین تحت سلطنت، ندیم و پرده‌دار، عرصه جنگ، لشکر، غنائم جنگی و بزم و سرور از عناصر و لوازمات پادشاهی است. ذهن پویای روزبهان برای معرفی و شناخت بهتر عشق و غلبه آن بر فرد عاشق، هر یک از این اجزا را در تقابل عناصری از عشق قرار می‌دهد و مفهوم چیرگی عشق بر عاشق را با ویژگی‌ها و عناصر ملزوم پادشاهی به‌تصویر می‌کشد. در اینجا است که عاشق، بنده و غلام عشق است؛ جان، دل و عقل عاشق، سرزمین عشق‌اند؛ عقل، دشمن آن است؛ وجود عاشق، کشور عشق و مهر الهی، بزم عشق است؛ ملامت، پرده‌دار آن است؛ هجر و وصال، عرصه جنگ و وسواس و جمال نیز لشکر عشق‌اند. موارد زیر شواهدی است از تشبیه حوزه‌ای «عشق همانند شاه است.» که پس از هر شاهد، مشبه و مشبه‌به تشبیه حوزه‌ای ذکر شده است.

۱- «سلطان عشق» (بقلی، ۱۳۳۷: ۶۴، ۸۰ و ۱۰۸) = عشق: حاکم و سلطان، ۲- «جان حُرّشان [عاشقان] بنده عشقت.» (همان: ۵۲) = عاشق: بنده و غلام، ۳- «سلطان عشق دست فراز کند و اماکن جان و دل و عقل و سر و صورت و صفت فراگیرد.» (همان: ۳۹) = جان، دل، عقل، سر و صورت و صفت: سرزمین و ولایت؛ تسخیر همه وجود: کشورگشایی، ۴- «آنکه که سلطان عشق لشکر عقل شکست و در جان عاشق به تخت سلطنت نشست.» (همان: ۴۱) = عقل: دشمن، ۵- «چون شاه عشق شهر صورت با شهر دل از غوغای غیر عشق منقی کرد، مکان جان و دل و عقل به منازل و مراقد و مراحل انوار عشق بیاراید.» (همان: ۸۱) = رفع آنچه غیر عشق است: رفع آشوب و غوغا؛ صورت، دل، جان و عقل: منطقه تحت حکومت (شهر، کشور)، ۶- «به یک کشف نقاب خدایی عالم اجسام و عقول و نفوس و ارواح سلطنت عشق به همدیگر برآورد.» (همان: ۷۵) = اتحاد عالم جسم و عقل و نفس: متحد کردن سرزمین تحت حکومت، ۷- «سلطان عشق را مفرح دولت مهر الهی است.» (همان: ۶۴) = مهر الهی: خوشی و شادی، ۸- «سلطان عشق از بدایت تا نهایت، نیک‌غیور است.» (همان: ۱۰۸) = غیرت: ویژگی شاهانه، ۹- «پرده‌دار

عشق دان اسم ملامت بر فقیر/ پاسبان در شناس آن آب تلخ اندر بحار» (همان: ۱۲۶) = ملامت: پرده‌دار، ۱۰- «بیایید تا در آستانه آن ترک قفقاق لشکر وسواس عشق ببینیم، که با لشکر جمالش در میدان هجر و وصالش، چون بر مقدمه خیال شکسته‌اند و جان‌ها سلامت بغارتیده‌اند» (همان: ۸۲) = جان: غنیمت جنگی؛ هجر و وصال: عرصه جنگ؛ وسواس، جمال: لشکر.

شراب: تشبیه عشق به شراب از دیگر تشبیهات بارز حوزه عشق در *عبر‌العاشقین* است. جام، ساقی، مست، سکر و بی‌خبری از ویژگی‌ها و لوازم حوزه شراب است. جملات و شواهد تشبیه حوزه‌ای «عشق همانند شراب است»، عبارت‌اند از: ۱- «کشف جهان ملک و شهادت اقداح شراب عشق است.» (همان: ۱۲۶) = عشق: شراب؛ کشف جهان ملک و شهادت: قدح، ۲- «مگر ندیدی که رنگ چشم شوخش به جان آشفته در طلب جانان از نیافت دیوانه شراب مفرح عشق چون داد؟» (همان: ۸۲) = چشم یار: ساقی؛ جان: مست، ۳- «چون شربت عشق خوردی، بدانک از غیرمعشوق فردی در اسحار» (همان: ۱۰۴) = بی‌خبری از غیرمعشوق: بی‌خبری از همه چیز، ۴- «ریاح عشق در زمین دلش وزیدن گیرد... و از قدح ایمان این شراب می‌چشد.» (همان: ۱۰۲) = ایمان: قدح.

قدح: ۱- «مرید در سرگذشت عشق انسانی شراب وجد که از محض عشق ربّانی برخیزد، در اقداح عشق انسانی خورده است.» (همان: ۱۱۵) = عشق انسانی: قدح؛ وجد: شراب؛ عشق ربّانی: خُم و منبع، ۲- «عشق طبیعی منهج عشق روحانیست و عشق روحانی منهج عشق ربّانی است... راوق صفاء صرف جمال قدم جز در این اقداح افراح نتوان نوشید.» (همان: ۴۲) = جمال قدم: شراب خالص.

پرنده: ۱- «عشق مرغ جان‌گداز است.» (همان: ۱۴۴) = عشق: پرنده؛ گرفتار کردن جان: شکار موجودات، ۲- «باز عشقش را از جناح عبودیت بال می‌روید، به منقار ارادت در زمین دل نقطه پرگار الهی چو کلنگ می‌جوید.» (همان: ۱۰۲) = بندگی و عبودیت: بال؛ ارادت: منقار؛ جست‌وجوی دل: جست‌وجوی زمین؛ نقطه پرگار الهی: دانه، ۳- «جمله را جان روحانی در منقار عشق مانده است» (همان: ۲۲) = گرفتار کردن جان‌ها: شکار موجودات ۴- «اشکال عالم فعلی از حومه فلک دل براندازد، تا حواصل اطیبار عشق از طعمه حدثان مطهر کند.» (همان: ۱۰۷) = پرواز در دل (فلک دل): پرواز در آسمان، ۵- «بلبل عشق چون از شاخ گل صفت برخیزد» (همان: ۷۹) = گرد صفات حق گردیدن: پیرامون گل گردیدن، ۶- «عشق جان را چون کبوتر و باز است.» (همان: ۱۴۴) = ملازم

جان: ملازم شاهان، ۷- «مرغ عشق با مرغ انس در مقام مراقبت هم قفس شد.» (همان: ۱۰۷) = همراه شدن با انس: با هم‌نوع خود هم‌قفس شدن، ۸- «نکند عشق نفس زنده قبول/ نکند باز موش مرده شکار» (همان: ۱۴۴) = شکار نفس مرده: شکار موجودات خاص.

راه و سفر: ۱- «با او شرح اصوات جرس «ألست» بگوید تا طبیعت خلیفت انسانی و روحانی را در طلب سفر عشق به‌کاردرآورد.» (همان: ۷۲) = عشق: راه و سفر؛ عاشق، طبیعت خلیفت انسانی و روحانی: مسافر؛ تأثیرگذاری آیات قرآن در هوشیاری و آگاهی برای حرکت در مسیر عشق: کاربرد جرس در آگاه‌کردن مسافران، ۲- «چون به عشق شهید شد، با انبیا در حضرت جبروت و میادین ملکوت به مرکب عشق هم‌عنان شد؛ زیرا که شاهراه عشق مقتل شهداست و مشاهد انبیاست.» (همان: ۲۵) = کشته‌شدن در عشق و رؤیت انبیا (کشف و شهود): خطرات مسیر و کسب تجربه‌های تازه، ۳- «بهشت جای زاهدان است، کنشت خرابات عاشقان است. نارسیدگی در عشق نیست. ناتوانی در راه عشق نیست.» (همان: ۱۴۵) = نیازمندی به پختگی و کمال انسانی: نیازمندی به مهارت، آشنایی با مسیر و تجربه، ۴- «این ره امتحان عشق عشاق ازلست، تا بر این صراط چو موی که حلاوت عشق انسانیت، به بالا دوزخ طبیعت بنگذرنند؛ به بهشت مشاهده‌ا زل نرسند.» (همان: ۷۷) = سنجش میزان عشق: سنجش قدرت جسمانی و میزان توانایی، ۵- «نقش را در عالم عشق ره نیست، زانکه عقل و نفس در ره عشق با هم نیست.» (همان: ۱۴۳) = دوری از عقل و تجربه‌گرایی: به‌کاربردن تجربه و عقل برای طی مسیر، ۶- «زیرا که عشق طبیعی منهج عشق روحانیست و عشق روحانی منهج عشق ربّانی است.» (همان: ۴۲) «منهج عشق ربّانی عشق انسانیت.» (همان: ۹۱) «نیز در عشق انسانی که منهج عشق ربّانی است.» (همان: ۱۱) = طی‌کردن عشق طبیعی و عشق روحانی به‌عنوان رکن اصلی عشق ربّانی: طی مسیر به‌عنوان رکن و پایه اصلی سفر.

مرکب: ۱- «آنها که از بدایت در ره ازل به مرکب عشق به معشوق اصلی رسیده باشند.» (همان: ۵۰) = عشق: مرکب؛ وسیله‌ای برای رسیدن به معشوق اصلی: وسیله‌ای برای رسیدن به مقصود دنیایی، ۲- «عقل را ترتیب تعفف اخلاق فرمود و اگر نه مرکب عشق از تکلف و تعفف رخت شهوت طبیعت برنگیرد.» (همان: ۲۵) = حمل شهوت طبیعت: حمل رخت و اسباب، ۳- «عشق طبیعی منهج عشق روحانیست و عشق روحانی منهج عشق ربّانی است. ائقال عشق الهی جز به این مرکب نتوان کشید.» (همان: ۴۲) = عشق جسمانی و روحانی وسیله‌ای برای تحمل سنگینی عشق الهی: وسیله‌ای برای

حمل بار، ۴- «مفطوم عشق انسانی، چو از آن عشق فطام یافت در عشق ربّانی، چو مراکب جان از اثقال واردات غیبی می‌گریزد و در دامن شاهدان التباس آویزد.» (همان: ۱۱۷) = گریختن عشق انسانی از سنگینی واردات غیبی: گریختن از سنگینی بارهای مادی.

آتش: ۱- «مَنْ أحرَق بنار العشق فهو شهيد.» (همان: ۲۵) = عشق: آتش، ۲- «دل به آتش عشق از خطرات نفسانی و شیطانی تهذیب یافت.» (همان: ۹۹) = دور کردن خطرات نفسانی و شیطانی: دور کردن ناخالصی‌ها، ۳: «عاشق اگر در عشق بکوبد، از آن شهیدش خوانند که به سیف غیرت در منزل ابتلا کشته شود و به آتش عشق به احتراق در کتمان سوخته شود.» (همان: ۲۵) = سوختن وجود عاشق: سوزاندن اشیا و هیزم، ۴- «عاشقان بعد از انقطاع احتراق عشق و نقل از مقام عشق حلاوت عشق در نهایت یاد آورند.» (همان: ۲۱) = سوختن وجود عاشق: سوزاندن اشیا و هیزم، ۵- «منزل انس جان را از گلاب انبساط غرقه‌ای بر روی افشاند تا آتش عشق در وی بنشاند.» (همان: ۱۳۷) = انبساط عامل سکون: آب عامل سکون، ۶- «دل را اندوه پدید آید از تأثیر حرقت به آتش عشق.» (همان: ۳۹) = به‌جانهادن غم و اندوه: به‌جانهادن خاکستر.

خورشید: ۱- «شمس عشق» (همان: ۱۱۱) = عشق: خوشید، ۲- «چون ربیع رجا درآید، شتاء خوف بگریزد. شمس عشق در برج حمل دل رسد.» (همان‌جا) = دل: برج حمل؛ درآمدن عشق در دل برابر با رجا: درآمدن خورشید در حمل برابر با بهار؛ درآمدن عشق در دل و خارج‌شدن از خوف: درآمدن خورشید در حمل و خروج از زمستان.

گوهر یا درّی گران‌بها: ۱- «صدف جان محل درّ عشق است.» (همان: ۱۴۳) = جان جایگاه عشق: صدف جایگاه درّ، ۲- «درّ عشق ما جز در صدف ملامت نیست.» (همان: ۱۲۵) = ملامت جایگاه عشق: صدف جایگاه درّ، ۳- «عشق از شوق مزید گیرد، بهر آنکه جز بر آن کشتی به سواحل بحر مشاهده نمی‌رسد و لالی عشق در اصداف تجلی جمال نمی‌یابد.» (همان: ۱۳۷) = تجلی جایگاه عشق: صدف جایگاه درّ، ۴- «سرشت گوهر عشق در ازل بوده است.» (همان: ۱۴۴) = سرشتی ازلی و حقیقی: سرشتی دنیایی.

رخس: ۱- «کون در تحت سَمّ رخس عشق مضمحل است.» (همان: ۱۴۴) = قدرتی در حدّ نابودی هستی: قدرتی در حدّ نابودی دشمن، ۲- «روح به جناح عشق و قوّت شوق طیران بیش کند؛ زیرا که در مرغزار رجا رخس عشق شهی تر است.» (همان: ۱۱۳) = رجا

مکان مطلوبش: مرغزار مکان مطلوبش.

۲-۴. تشبیهات حوزه‌ای متوالی عشق در *عبر‌العاشقین*

درحقیقت یکی از عوامل تراحم و انبوهی تصاویر در نثر روزبهان برخاسته از تشبیهات حوزه‌ای است. هنگامی که نویسنده به تقابل و تشابه اعضای مجموعه دو حوزه می‌پردازد، حجمی بسیاری از تصاویر در برابر خواننده پدیدار خواهد شد؛ این تصاویر که اغلب فشرده و در قالب اضافه‌های استعاری و تشبیهی است، گاه در ابهام‌سازی متن نیز نقشی بسزا دارد؛ از جمله نمونه‌های تشبیهات حوزه‌ای متوالی *عبر‌العاشقین*، عبارت «سفینه توکل تو را در دریای قضا و قدر بی‌زحمت دزدان طبیعت به سواحل عشق رساند.» (بقلی، ۱۳۳۷: ۱۰۶) است. اگر عبارت «عشق همانند ساحل است.» را به‌عنوان تشبیه اصلی در نظر بگیریم، در آن هنگام قضا و قدر همانند دریا، طبیعت همانند دزدان دریایی و توکل همانند کشتی، تصویرسازی شده است. در جمله «صیاد عشق آن عندلیب خوش‌سرای را به بانگ جرس عهد «ألست» و دانه سر «و نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» صید کند.» (همان: ۸۰ و ۸۱)، تشبیه اصلی عبارت است از: «عشق همانند صیاد است.» که نویسنده بین دو حوزه عشق و صیاد تشابه ایجاد کرده و سپس ذهن خلاق او تشابه و تطابق را بین عناصر دو حوزه گسترش داده است. صید پرنده که امری معمولی برای صیاد است، برای عشق نیز تصور می‌شود؛ با این تفاوت که در آنجا صید، روح است؛ صغیر، آیه امانت است و دانه، آیه «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» است.

تعداد ۲۹ تشبیه حوزه‌ای متوالی از *عبر‌العاشقین* استخراج شد که حوزه‌های مشابه به آنها عبارت است از: ساحل، صیاد، گلزار، چوگان، عرصه شطرنج، پل، آب حیات، صراط، رنگ، لباس، عقرب، ابر، باد، باغ، شهر، پاسبان، ترازو، بوته، پل، امتحان، نردبان، محمل، قفس، زمام، پای‌بند، چراغ، شیر، فلک، زمین که برای نمونه در زیر ده مشابه تشبیه حوزه‌ای متوالی عشق معرفی می‌شود.

چوگان: «در آی در میادین جانم، تا به ترکی گوی ایمان به صولجان عشق از مقطع حدثان به «أيدناه بروح القدس» بگذرانی.» (همان: ۷۱) = جان: میدان بازی؛ ایمان: گوی؛ روح القدس: یار و حریف.

عرصه شطرنج: «در ششدر کاف کفر و فاء فنا غرچه روزگار توأم، دو شش پنچی در عرصه عشق به نقش وصل ما را بزنی!» (همان: ۴۳ و ۴۴) = کفر: ششدر؛ وصل: نقش برتر.

لاله‌زار و گلزار: «اعوان شیاطین که تخم وسواس ممزوج به تخم شهوت در زمین طبیعت می‌باشند، تا حنظل کفر و ضلالت می‌رویانند، لاله‌زار و گلزار عشق در جان عاشق تباه می‌کنند.» (همان: ۸۰) = جان: زمین و مکان؛ کفر و ضلالت: گیاهان بی‌فایده؛ اعوان شیطان: آفت و عوامل مخرب.

آب حیات: «زیرا خلق و خلق انسان درین شورستان از چشمه‌زار جان جز آب حیات عشق نچشد.» (همان: ۹۸) = جان: چشمه؛ یافت شدن در شورستان دنیا: یافت شدن در ظلمات؛ خلق و خلق انسان: نوشنده.

شیر: «[وجد] مرضه‌ای است که اطفال ارواح قدسی را در مه‌اد اشباح انسی به شیر عشق دایگانی کند.» (همان: ۱۱۶) = روح قدسی: کودک (ملازمات شیر)؛ وجد: پرستار (ملازمات شیر)؛ اشباح انسی: گهواره (ملازمات شیر).

صراط: «این ره امتحان عشق عشاق ازست، تا بر این صراط چو موی که حلاوت عشق انسانیت، به بالاء دوزخ طبیعت بنگذرند؛ به بهشت مشاهده ازل نرسند.» (همان: ۷۷) = طبیعت: دوزخ؛ گذر از عشق انسانی و رسیدن به مشاهده ازل: گذر از صراط و رسیدن به بهشت؛ امتحان عشق عشاق ازل: امتحان و سنجش اعمال.

امتحان: «عاشق ساده چون از حد امتحان عشق انسانی به عشق ربانی آمد، حاجتمند مدارج معاملات باشد.» (همان: ۱۰۱) = عاشق: آزمون‌دهنده؛ عشق ربانی: مرحله پس از آزمون؛ معاملات: لوازم موردنیاز برای مراحل بعد.

پل: «و در آن عشق از جیحون توحید بی‌قنطره عشق تو ما را گذر نیست.» (همان: ۱۱) = توحید: رود.

رنگ: «چون محبت خاص از جلال ذات و جمال صفات و تجلی افعال در ممکنات عقول روحانیان عباد صبغ عشق در جانِ جان زد.» (همان: ۱۸) = محبت خاص: نقاش؛ جانِ جان: دیوار یا شیئی رنگ‌پذیرنده.

لباس: «حق اسباب و دعاوی از عشق بدیشان بپوشید تا یکدیگر را بازشناختند.» (همان: ۲۴) = خداوند: پوشاننده لباس؛ عاشقان: لباس پوشیده.

۵. تحلیل تشبیهات حوزه‌ای عشق در عبهرالعاشقین

چهل و چهار تشبیه حوزه‌ای دربارهٔ عشق از عبهرالعاشقین به دست آمد. این تشبیهات را می‌توان با توجه به موضوع مشابه در شش گروه تقسیم‌بندی کرد: ۱- عشق موجودی زنده است. در این گروه می‌توان لوازم و تناسبات هر یک از سه گروه انسان، حیوان و نبات را نیز گنجانند (سلطان، صیاد، پاسبان، پرنده، مرکب، رخس، عقرب، گیاه، محمل، قفس، زمام، پای‌بند، لباس، نردبان، ترازو، پل، چوگان، شطرنج، سفر و راه، شمشیر، بوته و امتحان)؛ ۲- عشق خوراکی و ملزومات آن است (شراب، قح، شیر و آب حیات)؛ ۳- عشق مکان است (جهان، زمین، فلک، شهر، باغ، گلزار و ساحل)؛ ۴- عشق یکی از عناصر هستی است (طوفان، دریا، ابر، باد و رنگ)؛ ۵- عشق گوهر یا درّی گران‌بهاست؛ ۶- عشق نور و روشنایی است (آتش، خورشید و چراغ).

با تأمل در مشابه‌های تشبیهات حوزه‌ای عشق، می‌توان آفرینش این تشبیهات را بر چهار عامل مبتنی دانست:

۱- تناسب و ملازمات: در بسیاری از تشبیهات حوزه‌ای آنچه به‌عنوان مشابه تشبیهات فرعی ذکر می‌شود، درحقیقت از امور یا اجزائی است که با مشابه تشبیه اصلی ارتباط یا تناسب دارد؛ برای مثال، در تشبیه اصلی «عشق همانند ساحل است.» (ر.ک: شماره ۲-۴ مقاله) تناسباتی همانند دریا، کشتی و دزدان دریایی مطرح می‌شود و به‌عنوان مشابه برای مشابه‌هایی از قبیل قضا و قدر، توکل و طبیعت به‌کار می‌رود. به‌جز تناسب، گاه ملازمات مشابه به‌عرصه را برای تشبیهات فرعی دیگر باز می‌کند. در تشبیه عشق به شراب (ر.ک: شماره ۴۱ مقاله) جام در تقابل با ایمان و ساقی در تقابل با چشم یار است.

۲- اجزا و اعضای مشابه: در مواردی از تشبیهات حوزه‌ای عشق مشاهده شد که پس از تشکیل تشبیه اصلی، اجزای مشابه تشبیهات فرعی دیگری را می‌آفریند؛ مثلاً در تشبیه اصلی عشق به پرنده (همان‌جا) بندگی و ارادت به بال و منقار تشبیه می‌شود و اجزای مشابه به‌عنوان مشابه‌های تشبیهات دیگر به‌کار می‌رود.

۳- نتایج حاصل از مشابه: از بررسی تشبیهات حوزه‌ای عشق چنین برمی‌آید که گاه مشابه چیزی یا موضوعی است که حاصل و نتیجه‌ای دارد و نویسنده با در نظر گرفتن این نتایج، تشبیهات فرعی جدیدی خلق کرده است؛ برای نمونه، در تشبیه عشق به آتش (همان‌جا) برجانهدن خاکستر به‌عنوان نتیجهٔ آتش، با برجانهدن غم و اندوه

به‌عنوان نتیجه عشق در تشابه و تقابل است.

۴- ویژگی و صفات مشابهه: گاه در تشبیهات حوزه‌ای عشق ویژگی یا صفات مشابهه اصلی، تشبیهات فرعی دیگری می‌آفریند؛ مثلاً در تشبیه عشق به آتش (همان) رفع ناخالصی‌ها در برابر آتش (به‌عنوان ویژگی آتش) با دور کردن خطرات نفسانی و شیطانی (به‌عنوان ویژگی عشق) در تشابه و تقابل است. همچنین در تشبیه عشق به رخس (همان) قدرت عشق با توانایی در حد نابودی هستی با قدرت رخس با توانایی در حد نابودی دشمن به تشابه و تقابل گذاشته می‌شود.

۶. نتیجه

عبهرالعاشقین از آثار بنام عرفانی است که روزبهان بقلی در آن، معنی را با خیال همراه کرده است. وی در بیان مباحثی که بیان آن با زبان عادی دشوار است، از خیال‌های شاعرانه بهره برده است. در این میان، تشبیه، نقشی اصلی در خیال‌های شاعرانه روزبهان دارد؛ به‌گونه‌ای که به‌سبب کاربرد فراوان تشبیه و زیرمجموعه‌های آن، عبهرالعاشقین در شمار شاعرانه‌ترین آثار منثور عرفانی قرار گرفته است. تصاویر شاعرانه برخاسته از تشبیه در عبهرالعاشقین به‌حدی است که با تقسیمات رایج تشبیه در کتاب‌های بیان نمی‌توان حق مطلب را به‌خوبی ادا کرد. این تقسیمات بیشتر به محور افقی خیال توجه کرده است؛ به‌صورتی که جمله و عبارت تشبیه‌ی، بیرون از متن بررسی می‌شود. این در حالی است که رابطه‌ای زنجیروار بین بسیاری از تشبیهات به‌کاررفته در عبهرالعاشقین مشاهده می‌شود و گاه تصاویر موجود در چندین جمله پی‌درپی، به‌صورت انکارناپذیری به یکدیگر پیوند می‌خورند. از سویی دیگر، گاه در صفحات مختلف عبهرالعاشقین تشبیهاتی مشاهده می‌شود که با تشبیهات دیگری در کل متن مرتبط است؛ به بیان دیگر، با در نظر گرفتن محور عمودی متن می‌توان بین تشبیهات ارتباطی یافت که بررسی آن در تقسیمات مطرح درباره تشبیه در کتاب‌های بیان نمی‌گنجد. برای بررسی این تشبیهات از عنوان تشبیهات حوزه‌ای استفاده شد. در این ساختار، تشبیه فقط به دو واژه محدود نمی‌شود، بلکه مخاطب با دو حوزه سروکار دارد که هر بار عناصر، لوازم یا ویژگی‌هایی از مشبه و مشبه‌به با یکدیگر یک‌به‌یک در تطابق و تشابه قرار می‌گیرند. در این ساختار یک عبارت تشبیه‌ی به‌عنوان تشبیه اصلی در رأس است و سپس تشبیهات فرعی دیگری در ذیل آن شکل می‌گیرد که در حقیقت حاصل تطابق لوازم، اعضا و

ویژگی‌های دو حوزه (مشبه و مشبه‌به) است.

عشق از نکات کلیدی در *عبر‌العاشقین* است؛ بدین سبب، تشبیهاتی که دربارهٔ عشق مطرح شده است، با در نظر گرفتن محور عمودی متن بررسی شد. در بررسی تشبیهات عشق، بر اساس ساختار تشبیهات حوزه‌ای ۴۴ تشبیه حوزه‌ای استخراج شد که پانزده تشبیه به صورت پراکنده در کل اثر و ۲۹ تشبیه حوزه‌ای دیگر در دو یا چند جمله متوالی مشاهده شد.

همهٔ مشبه‌به‌های عشق را در *عبر‌العاشقین* می‌توان در شش گروه قرارداد: ۱- عشق موجودی زنده و لوازمات آن است؛ ۲- عشق خوراکی و لوازمات آن است؛ ۳- عشق مکان است؛ ۴- عشق از عناصر هستی است؛ ۵- عشق درّی گران‌بهاست؛ ۶- عشق نور و روشنایی است. از سویی دیگر، عوامل ایجاد و ابداع تشبیهات حوزه‌ای را می‌توان در ذیل چهار عنوان بررسی کرد: ۱- تناسب و ملازمات، ۲- اجزا و اعضای مشبه‌به، ۳- نتایج حاصل از مشبه‌به و ۴- ویژگی و صفات مشبه‌به.

با در نظر گرفتن ساختار تشبیه حوزه‌ای و کشف ارتباط عمودی تشبیهات پراکنده در متن، زیبایی‌های اثر و انسجام تفکر نویسنده، همچنین دقت نظر وی در ابداع و خلق تصویرهای موجود در *عبر‌العاشقین* بر خواننده بیش از پیش آشکار می‌شود.

پی‌نوشت

1. The contemporary Theory of Metaphor.
2. Metaphors we live by

منابع

- آقاحسینی، حسین و زهرا آقازینالی (۱۳۸۶)، «مقایسهٔ اجمالی صورخیال در بلاغت فارسی و انگلیسی»، پژوهش‌های ادب عرفانی (گوهر گویا)، دورهٔ اول، ش ۱، ۴۹-۷۷.
- بزرگ بیگدلی، سعید و دیگران (۱۳۸۵)، «بررسی سبک نثر شاعرانه در *عبر‌العاشقین*»، پژوهش زبان و ادب فارسی، ش ۶، ۲۱-۴۹.
- بقلی، روزبهان (۱۳۳۷)، *عبر‌العاشقین*، تصحیح هانری کربن و محمد معین، تهران، انستیتو ایران و فرانسه.
- _____ (۱۳۹۳)، *منطق‌الاسرار ببيان الانوار*، تصحیح سیدعلی اصغر میرباقری فرد و زهره نجفی، تهران، سخن.
- جرجانی، عبدالقاهر (۱۳۸۹)، *اسرارالبلاغه*، ترجمهٔ جلیل تجلیل، چاپ پنجم، تهران، دانشگاه تهران.

راسخ‌مهند، محمد (۱۳۹۲)، *درآمدی بر زبان‌شناسی شناختی (نظریه‌ها و مفاهیم)*، چاپ سوم، تهران، سمت.

شفیعی‌کدکنی، محمدرضا (۱۳۶۶)، *صورخیال در شعر فارسی*، چاپ سوم، تهران، آگاه.
فتوحی، محمود و مریم‌علی‌نژاد (۱۳۸۸)، «بررسی رابطه تجربه عرفانی و زبان تصویری در *عبدالعاشقین*»، *ادب پژوهی*، دوره سوم، ش ۱۰، ۷-۲۵.

عسکری، ابوهلال حسن بن عبدالله (۱۳۲۷)، *معیارالبلاغه؛ مقدمه‌ای بر مباحث علوم بلاغت به انضمام ترجمه کتاب صناعتین (نظم و نثر عربی)*، ترجمه محمدجواد نصیری، تهران، دانشگاه تهران.
قائم‌نیا، علیرضا (۱۳۹۰)، *معناشناسی شناختی قرآن*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
لیکاف، جورج (۱۳۹۰)، «نظریه معاصر استعاره»، ترجمه فرزانه سجودی، *استعاره مبنای تفکر و ابزار زیبایی‌آفرینی*؛ مجموعه مقالات زبان‌شناسی، به کوشش فرهاد ساسانی، چاپ دوم، تهران، سوره مهر، ۱۳۵-۲۳۱.

میرباقری‌فرد، سیدعلی‌اصغر و مسعود آنگونه جونقانی (۱۳۸۹)، «تحلیل فرمالیستی زبان عرفانی: لوازم و عواقب آن»، *جستارهای ادبی*، س ۴۳، ش ۱۷۰، ۲۷-۴۸.

Kovecsec, Z. (2010), *Metaphor*, Landon, New York, Routledge.

Lakoff, G & M. Johnson. (2003), *Metaphors we live by*, London. The University of Chicago press.

Lakoff, G. (1992), *The contemporary Theory of Metaphor*, in Andrew Ortony (ed), (1992, 2nd ed), *Metaphor, and Thought*, Cambridge University press.